

#### سیک تربیت



در جایگاه یک پدر از خواندن تجربیات مادرانه غافل نشوید

# سفر به دنیای مادرانه برای پدر خوب بودن

■ تلخیص: حسین گل محمدی

پدرها اغلب حوصله بچه داری ندارند. آنچه از دوران کودکی فرزند به یادشان می ماند عموماً چرت‌های بریده بریده شبانه و کمبود وقت و پول است. آنها درباره پدر بودن چندان صحبت نمی‌کنند و آن را جدا از دیگر تجرب‌های زندگی خود می‌فهمند. حتی بیشترشان احساس نمی‌کنند در

■ کتاب‌هایی که پی‌درپی خواندم

کتابی که قرار است زندگی‌تان را تغییر دهد چه شکلی است؟ صفحاتش چه حسی دارند؟ چه بویی دارد؟ قطعاً مثل کتاب‌های فرزندپروری‌ای نیست که من بیش از دو سال پیش شروع به

خواندنشان کردم. بهار ۲۰۱۸ بود، من مرخصی فرزندپروری گرفته بودم. هسوا فوق‌العاده بود و زندگی مشترکم در حال فروپاشی، اما این کتاب‌ها قرار بود زندگی‌ام را تغییر دهند. فقط اینکه این تغییر به آن شکلی که فکر می‌کردم نبود.

اگر فکر می‌کنید بعد از تولد بچه کمی در است که بخواهم درباره پدر بهتری بودن کتابی بخوانم، پس بهتر است این را نگویم دختری هم دارم که در آن زمان ۹ساله بود. حسایی عقب‌بودم و باید خودم را می‌سازم؛ به این دقیق‌تر، ۱۰هزار

عقب‌بودم. این مسیر دشوار را با همان اعتماد به نفسی آغاز کردم که آن‌تکار سراسر خرید ماشین ظرفشویی رفتم،م یعنی کلیدواژه‌های مرتبط را در اینترنت جست‌وجو می‌کردم؛ پدر، ربابا، پدرنگی، به مجموعه‌ای از جستارهای شخصی به قلم مایکل شینین برخوردم که «باباها» نام داشت و نقدهای خوبی درباره‌شان نوشته بودند. کتاب را یک لقمه خام‌کردم و اصفاً کتاب‌بدی هم نبود. تکه‌هایی در آن بود که خیلی راحت به آن ارتباط برقرار می‌کردم، مثلاً آنجا که می‌نویسد: اگر می‌خواهید پدری ستودنی باشید، کافی است هنگام ایستادن در صف فروشگاه بچه‌تان را به آغوش بگیرید. همان لحظه‌ای که این کتاب را زمین گذاشتم، درایتم که شینین کتاب دیگری به نام «هر زندگی برای آدم‌تو‌ها» هم نوشته است. این کتاب را هم دانلود کردم و سر کیسه را اشل کرده‌بودم و همین‌طور سفارش می‌دادم. طی شش ماه، ۱۰ کتاب مختلف «خاطرات پدرانه» خواندم، بعضی از نویسندگان مورداحترام همچون مایکل لوئیس (نویسنده بازی خانگی) و آدام گوینتیک (نویسنده از دروازه کون‌کان) در فهرست بودند. نویسندگان دیگری هم بودند که در حد اسم آن را می‌شناختم، کسانی همچون رومگری (نویسنده ممکن است کسی آسیب‌ببیند) وئیل پولاک (نویسنده ال‌ترانژند) و نویسنده ذهن‌گادتری مثل استیون مارچ که می‌گوید وقتی زنش کار پیدا کرد و خودش پدری خانه‌ش نشد، احساساتی دوگانه داشت. بعضی از ناه‌ها هم کلارپرایم تاژگی داشتند: جیم گیفگان کم‌دین (نویسنده باباچاق)، کریستین دالتن (نویسنده امپراطوری درونی) و جان پرایس استاد دانشگاه (نویسنده بابالانگ‌هراز).

■ دغدغه‌های نویسندگان کتاب‌های فرزندپروری

بعضی از این کتاب‌ها را در پاس‌بخ به نگرانی‌های خاص نوشته بودند. مثلاً دغدغه پرایس این بود که بچه‌های حیوان‌دوستش خائش‌تر را به منطقه «شکار ممنوع» تبدیل کرده بودند و عنکبوت‌های سمی‌شان (که رویشان اسم می‌گذاشتند و به خانه دعوتشان می‌کردند) پرایس را انیش می‌زدند. پولاک دلاویس این بود که وقتی پدر شود، امتیازات

گذشته را از دست بدهد و دیگر او را فردی سرزنده به شمار نیاورند. دالتن نیز همان زمان فهمید قرار است پدر شود، از بیماری‌ام‌اس خودش هم اطلاع یافت، اما کلی‌ترین مشکلات: پول، ندانستن زمان کافی برای وقت‌گذرانی با بچه‌ها یا ندانستن زمان کافی برای کار. شب‌های بلند و بی‌خواب و چرت‌های بریده بریده ترس از اینکه خودشان هم ممکن است مثل پدر بی‌محبت‌شان ظالم و سرد شوند. شینین می‌نویسد: «پدرم به ندرت مرا بغل می‌کرد یا می‌پوسید. از سن سه – چهار سالگی به بعد، یاد نیست دستم را گرفته باشد.» لحن شوخ و سر به‌هوا بود، یاد نیست درابتدا برای جالب بود. شوخی‌های این کتاب‌ها خیلی زود خسته‌کننده و تکراری شدند. چطور ممکن بود سه تا از کتاب‌های فهرستم حاوی خاطراتی از استخر باشند و دوتاشان بگویند بچه‌هاشان ناغافل داخل استخر خرابکاری کرده‌اند؟ حتی جدی‌ترین‌شان که امپراطوری درونی از دالتن بود هم خاطراتی درباره خرابکاری

بچه‌ها داشت؛ «اولین باری که خواستم پوشک بچه را عوض کنم مثل سرایال تلویزیونی طنزی بود که درباره خنثی کردن بمب باشد.» از میان تمام حکایت‌هایی که بدنه این کتاب‌ها را تشکیل می‌دهد، یکی‌شان حرف‌های بیشتری برای گفتن داشت. گوینتیک می‌گوید با مشاور صحبت کرده و از او پرسیده آیا باید بچه‌دار شوند یا نه. مشاور گفته بله، چون بچه‌ها اشتباهات زبانی بامزه‌ای می‌کنند، اشتباهاتی «که حکایت می‌سازند و والدین می‌توانند در جمع از این حکایت‌ها استفاده کنند.» وقتی تمام کتاب‌های فهرستم را تمام‌کردم، تازه متوجه‌شدم که همه‌شان درباره‌ای از طبقه متوسط بودند که تا حدی بلندپروازی فکری یا فرهنگی داشتند.

■ کتاب می‌خواندم یا آب در هاون می‌گوییدم؟

آنچه در دوره مرخصی فرزندپروری باعث شد کتاب خواندن را ادامه دهم، این بود که برای اولین بار در عمرم با مردانی آشنا شده بودم که می‌توانستم با آنها گفت‌وگوهای معناداری درباره تجربه پدرنگی داشته باشم. دوتفر از این پدرها، با وجود سن کم‌شان، سه فرزند داشتند و به نوعی از خودباوری رسیده بودند که تنها پس از ۱۰هزار ساعت تمرین به دست می‌آید، همیشه هم پتو و پوشک و شیر خشک در دست داشتند، اما طرز صحبت‌شان درباره فرزندپروری بود که عمیق‌ترین اثر را روی من گذاشت. شخصی و آسیب‌پذیر و تندتوتیز بود و معمولاً با پرسش‌های سیاسی و فلسفی مرتبط بود، آن هم بدون اینکه مظاهرانه باشد. مردانی بسواد و دارای دامنه وسیعی از علایق بودند، اما وقتی از آنها پرسیدم آیا کتابی درباره پدرنگی خوانده‌اند، به سر گفتند نه. من همچنان کتاب می‌خواندم چون رفتم، دنیای جدیدی جلوی چشمم گشوده می‌شد، دنیایی که در آن، زبان پدرنگی امکان پذیر به نظر می‌رسید؛ برای همین بود که مشتاقانه در کتاب‌ها به دنبال این زبان می‌گشتم، اما هرچه می‌خواندم آب در هاون گویدین بود.

■ به کتاب‌های مادرانه روی آوردم؟

پاییز آن سال که دخترب کوچک‌ترم به مهد کودک رفت، تصمیم گرفتم به ژانر دیگری روی‌بیاورم: خاطرات مادرانگی. وقتی فهرستی از ۱۰ کتاب دیگر آماده می‌کردم تا بخوانم، نمی‌دانستم چه توقعاتی داشته باشم. آیا در دلم مخفیانه این امید را می‌پروراندم که صدای دلگرمی‌بخشی را که در کتاب‌ها می‌جستم، بین نویسندگان زن بیایم؟

این گزینه دور از ذهن بود. چطور ممکن بود با آن «تنگناهراسی شدید‌یدی» ارتباط برقرار کنم که ریچل کاسک در کتاب «حاصل یک عمر» می‌نویسد. این خاطره مربوط به دوران بارداری‌اش است که یک روز صبح بیدار می‌شود و «کوه روبه

رشد شکم» خود را مشاهده می‌کند. یا آن احساس کاترین چو در «وزخ» درباره زمانی می‌نویسد که پس از زایمان در بیمارستان «هدام به من دست‌وسپخونک می‌زدند و می‌گفتند با نوزاد تماس پوست با پوست داشته باشم.» یا «حساس احساسی که پس از سقوط در آفسردگی بعد از زایمان تجربه می‌کنند، مادر بزرگش به او می‌گوید: «هر آشکی که یک تازمه‌مادر می‌ریزد، شیرش ترش می‌شود.» در ابتدا با خواندن این خاطرات حس می‌کردم دنبال عضویت در باشگاهی هستم که هیچ‌گاه مرا به عنوان عضو نخواهد پذیرفت، اما شاید هم بخشی از مذاپیتش به همین دلیل بود. شاید دوست داشتم به من یادآوری شود که من پدر هیچ وقت نمی‌تولم، بعضی چیزها را بفهمم. آدرین ریچ در کتاب «زاده زن» پدرانگی را با مادرانگی مقایسه می‌کند و آن را چیزیز «فرضی وقرار» می‌داند، حال آنکه مادرانگی «مستلزم نوعی حضور ماندگار» است، اما بعد فهمیدم که زنان نویسنده این کتاب‌ها نیز خود را به اندازه من با باشگاه مادرانگی مطرد می‌ناستند. همه‌شان از این کشف تازه‌دیده بودند که در سایه معمایی اساطیری «مادر ایده‌ال» زندگی می‌کنند.

■ ورود به دنیای تازه با کتاب‌های مادرانگی

برای اولین بار، توصیفاتی درباره مراقبت از بچه یاتم که مستقیماً به من مربوط بود. ۱۰ سال به عقب برگشتم، به زمانی که اولین مرخصی فرزندپروری‌ام را گرفته‌بودم، به یاد آن روزها، هفته‌ها، ماه‌های بلند و تنها و یکنواختی افتادم که که همراه والدین دیگر در شهربازی می‌گذراندم، والدینی که تمایلی قلبی برای صحبت کردن با آنها نداشتم. یاد هست دخترم را روی تاب می‌گذاشتم و تایمر گوش‌می‌ام را کار می‌انداختم. در کودکی هم وقتی داخل وان حمام می‌رفتم همین کار را می‌کردم تا هرچه بیشتر زیر آب بمانم. کاسک می‌نویسد مراقبت از بچه‌ها «عزت‌نفس و عضویتشان را در دنیای بزرگ‌سالان می‌فرساید.» «جنی آفیل» نیز در قسمت گمانه‌زنی این تجربه را دقیق‌تر بیان می‌کند: «روزها در کنار نوزادم دیر می‌گذشت، اما نقطه مشتبی در آنها دیده نمی‌شد. مراقبت از او مستلزم تکرار یک سری کارها بود که به‌شکل عجیبی هم‌فروزی به نظر می‌رسید و هم ملال‌آور. این کارها روز را به اجزای کوچکی تقسیم می‌کردند.» مسئله فقط این نبود که طرز صحبت کتاب‌های مادرانه درباره فرزندپروری به تجربه خودم نزدیک‌تر بود، نکته مهم این بود که آن کتاب‌ها مرا مجبور به زبانی تازه کردند. بر خلاف قصه‌های تک افتاده و جسسه گریخته‌ای که در خاطرات پدرانگی خوانده‌بودم، زبانی که درباره مادرانگی می‌نوشتند خیلی بیشتر با تجربه افراد دیگر، چه در زمان حال و چه گذشته همسو بودند. تقریباً تمام زنان حاضر در فهرست کتاب‌ها روایت شخصی خودشان را



# سیک زندگی

سیک زندگی ۸۸۴۸۴۷۱

#### درد

آیا پدرانی که خاطراتشان را به تأسی از کهن‌الگوی پدرانگی نوشتند از خاستگاه آن آگاه هستند یا نه. یک سال پس از زمانی که شروع به خواندن کتاب‌های فرزندپروری کردم، خاطرات پدرانگی به کل از زندگی‌ام رخت بر بسته بودند، اما کتاب‌های مربوط به مادرانگی در ذهنم ماندگار شدند. در این کتاب‌ها بود که صدای مورد‌نظرم را یافتم، صدایی که از اولین روز آشنایی‌ام با پدران دیگر به دنبالش بودم. آنچه در خاطرات مادرانه دیده‌ام. به من کمک کرده‌اند ترس از اینکه پدر بدی باشم را صورت‌بندی کنم، این نگرانی‌ها را بی‌ب‌بم و همراه با دیگران بکوشم بر آنها چیره شوم

است فانتزی شادی و سندروم خوشبختی دواثر برجسته سدر ستروماند.

مطلبی که می‌خوانید را کارل سدر ستروم نوشته و در وبسایت گاردین منتشر شده است. وب‌سایت ترجمان نیز آن را با ترجمه علیرضا شفیع‌ی نسب منتشر کرده است. مطلب این نویسنده و پژوهشگر را با اندکی تلخیص می‌خوانید.

با داستان‌های زن دیگر می‌می‌آمیختد، چه مارگریت ویراوس و چه سیمون دوبوار یا آدرین ریچ. در کتاب «مادر یک فعل است»، سارا تات، استاد تاریخ، داستان خود را در کنار زنان گذشته روایت می‌کند. جوزین دست‌روی قصه‌های عامیانه کره می‌گذارد تا به تجربه روان‌نژندی دوران سترو در بیمارستان روانی و گسستگی از بچه‌اش رنگ و بویی تازه دهد. آنا بروشنتسکاگارد «زن حرف‌زبان است تا اینکه مادر شود»، روبه هنر می‌آورد. کاسک و دیورا لوی هم که از ادبیات استفاده می‌کنند تا به تجربه روان‌نژندی و دورانیستری در خاطرات پدران، تا این حد سردرد ناراضی‌ام بودم، آن کتاب‌ها هیچ وقت چیزی فراتر از دنیای خانه خودشان نمی‌گفتند، هیچ وقت داستان خود را با دیگر پدران، تاریخ، فلسفه، هنر یا قصه‌های عامیانه وارد دیالوگ نمی‌کردند.

■ احساس نایی که کل دنیای مادرانه دریافت کردم

کها واضح بود نویسندگان زن از ستنی که در آن می‌نویسند، به خوبی آگاهند. یک نام بود که در تمام خاطرات به چشم می‌خورد:

ریچ، نویسنده اثر «م‌آور «زاده زن» که مادرانگی را به مثابه تجربه‌ای شخصی و نه‌ای اجتماعی بررسی می‌کند. کاسک «از الهام» گرفت‌لوی می‌نویسد ریچ «همه‌چیز را دقیقاً آن طور که هست می‌گوید»؛ رووشینسکایا انتظارش را چنان بالا توصیف می‌کند که وقتی نسخه دست‌دومی از این کتاب به صندوق پستی‌اش رسید، می‌ترسید «ن را بخواند». اثر ریچ کاری اصیل نبود. می‌توان او را مادر خاطرات مادرانه نامید و وقتی سرانجام سراغ این کتاب رفتم، فهمیدم دلیل این همه ستایش چشم‌انداز این اثر نیرو و سبزندگی شاعر را با تحلیل نظام‌مند جامعه‌شناس خنک‌ک پیوند می‌دهد، اما یافتن پدر خاطرات پدرانه تا این حد آسان نبود. کتاب «پدرانگی» پس از انتشار در سال ۱۹۸۶ به زودفروش‌ترین کتاب دنیا تبدیل شد و در همان چهار ماه اول، ۲ میلیون نسخه فروخت. روی جلد این کتاب تصویر مشهورترین پدر امریکابیل کازبی، بود، مهم نبود که این کتاب را کسی دیگری به جای نویسنده روی جلد نوشته باشد؛ مهم این بود تمام مؤلفه‌هایی که در خاطرات پدرانگی یافت‌م، اینجا در این کتاب قفل جمع بودند. هم جوک‌های «لمتک درباره هسری که بر اثر مراقبت از بچه‌ها دارد دیوانه می‌شود، هم جوک‌هایی که می‌گفتند پدرها هیچ‌وقت تنها نمی‌مانند و هم تأملات فرضا جدی درباره مسئولیت‌های همراه با پدرانگی. تا به امروز هنوز هم از خودم می‌پرسم آیا پدرانی که خاطر اشمان را به تأسی از کهن‌الگوی پدرانگی نوشتند از خاستگاه آن آگاه هستند یا نه. یک سال پس از زمانی که شروع به خواندن کتاب‌های فرزندپروری کردم، خاطرات پدرانگی به کل از زندگی‌ام رخت بر بسته بودند، اما کتاب‌های مربوط به مادرنگی در ذهنم ماندگار شدند. در این کتاب‌ها بود که صدای مورد‌نظرم را یافتم، صدایی که از اولین روز آشنایی‌ام با پدران دیگر به دنبالش بودم. یک روز که هر چهار نفرمان در زیرزمین رستورانی دیدار کرده‌بودیم، سعی کردم این را برایشان توضیح دهم. توضیح دادم آنچه در خاطرات مادرانه دیدام دنباله طبیعی گفت‌وگوهایمان است: تجربیات جدایی از خود، بی‌حوصلگی و تنهایی که همه از نگهداری بچه‌های کم‌سن‌وسال حاصل می‌شود. جنگ بر سر معنا، کرامت و هویت. توضیح دادم که این کتاب‌ها به من کمک کرده‌اند ترس از اینکه پدر بدی باشم را صورت‌بندی کنم، این نگرانی‌ها را بی‌ب‌بم و همراه با دیگران بکوشم بر آنها چیره شوم. می‌ترسیم پدری تنها باشم، اما تا تعجب درایتم که تاکنون هیچ‌گاه چنین به‌بچه‌هایم نزدیک نبوده‌ام. به آن پدران توضیح دادم گرچه این زنان درباره نوعی از زندگی می‌نویسند که خیلی اوقات سرشار از حس تنهایی و خستگی است، ولی این کار را کنار هم انجام می‌دهند، یعنی به شکلی که داستان‌هایشان کنار هم می‌نشینند، به شکلی که می‌توانند به یکدیگر کمک کنند. توضیح دادم که من هم با آنها همین احساس را تجربه کرده‌بودم.

#### سیک رفتار



آیا زیبایی استاندارد خاصی دارد؟

## خوش تیپ‌هایی با شلوارهای پاره و سرهای تراشیده!

■ ایوب خرمی

با قدری تأمل در آفرینش زیبایی‌های انسان و طبیعت متوجه قدرت و عظمت بی‌پایان خداوند می‌شویم و به‌طور ملموسی استانداردها و معیارهای موجودات جهان هستی را مشاهده می‌کنیم. این آفرینش‌های جذاب و دلنشین از یک موجود کوچک گرفته تا موجودات کیهکشانی براساس یک استاندارد د و ساختار تعریف شده به وجود آمده‌اند. وقتی که ما از زیبایی و جذابیت یک شیء یا یک موجود زنده صحبت می‌کنیم دقیقاً از چه متر و معیاری صحبت می‌کنیم و کدام ساختار و فرمول را برای آن متصور می‌شویم. با این حال به یک مقوله زیبایی در بعد ظاهری در ابعاد فیزیکی و جسمی بر خورد می‌کنیم که در پشت آن زیبایی ممکن است دلایل فراوانی چه از نظر خود فرد و دیگران در اذهان ایجاد کند و هر کدام از افراد برای خود و اطرافیان تعریف واحد همگون و ناهمگون داشته باشند. در جامعه امروز نگاه به مقوله زیبایی ابعاد افراطی و تفریطی را به همراه دارد و سؤال‌های متعددی را مطرح می‌کند.

بوئاکس، تاتو، جراحی کاهش وزن و جراحی پلاستیکی می‌پردازیم. در اینجا یک فرد باید به خصوص یک زن بیش از هر چیز به قدرت تفکر، سلامت جسم، خلاقیت، استعداد و نعل نفس خود متکی باشد و از اعتماد به نفس خود بیشترین استفاده را ببرد و این نکته باید در نوع تفکر افراد نهادینه بشود. یک مورد اصلی از زیبایی به پوشش و حجاب مربوط می‌شود. اینکه پوشش باید متناسب به مثابه خانه نخستین و اختصاصی هر فرد بدن باشد و اینکه پوشاک از نخستین نیازهای انسان است و به تبع نوع آن در جامعه، زمان، آب و هوا و توان اقتصادی و شئون اجتماعی شرایط خاص خودش را دارد.

در بحث مد و زیبایی در جامعه به خصوص در رده سنی جوانان تقلید کور کورانه به وضوح دیده می‌شود. نمونه‌ای از تقلید کور کورانه مربوط به سال‌های اخیر در جامعه و آن هم در نوع آرایش جوانان است. این نوع از آرایش ریشه از آن دارد که نژادسپاه‌بوستان به خصوص ورزشکاران دور سر خود را می‌تراشند و این نوع آرایش که حاوی پیام نژادپرستی است تداعی گر نوعی اعتراض با توم چگونه بر سر سر آنها کوبیده شده و صاف به نظر می‌رسد. همچنین پوشش شلوارهایی که پاره پاره به نظر می‌رسد و بر تن جوانان دیده می‌شود مربوط به پسر جوانی بود که شلوار پاردهی داشت و خجالت می‌کشید به خیابان برسد و به همین دلیل سه نفر از دوستانش هم شلوارهای خود را پاره کردند و همراه او به خیابان رفتند. به این ترتیب شلوار پاره‌ای که نماد فقر بود در جامعه اروپا زیبا باشد و در نظر دیگری زشت و اینجاست که صفت زیبایی یک خصوصیت نسبی پیدا می‌کند.

در همین زمینه می‌بینیم که سال‌هاست پارمترها و استانداردهای زیبایی در جامعه واحدی را در نظر گرفت. در جامعه امروزی در ذهن خیلی از افراد زیبایی به صورت تک شیمیایی فرمول معینی تعریف شده است، برای زیبایی افراد هم باید ساختار و فرمول واحدی را در نظر گرفت. در جامعه امروزی در ذهن خیلی از افراد زیبایی به صورت تک شیمیایی فرمول معینی تعریف شده است، یک فرد به خصوص جنس زن دیده می‌شود. در این موارد ممکن است فردی در نظر کسی زیبا باشد و در نظر دیگری زشت و اینجاست که صفت زیبایی یک خصوصیت نسبی پیدا می‌کند.

ایرانی – اسلامی و هویت و فرهنگ فاخر و متمدن کشور ما ندارد. یک انسان سالم و دارای حیات نمی‌تواند قبول کند که دیگران بدون در نظر گرفتن سلیقه او، سبکی برایش بپندیرد. پس بهترین حالت این است که با ظهور یک طرح و سبک جدید در هر زمینه‌ای آن را بسنجیم و با وضعیت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود تطبیق بدهیم و در مواردی حتی می‌توانیم مد جدیدی را اصلا نپذیریم، چون هیچ تناسبی با روحیه و وضعیت زندگی ما ندارد. نتایج پژوهشی در ایران نشان می‌دهد که متقاضیان جراحی زیبایی در نوع روابط متقابل با دیگران احساس عدم کفایت و حقارت فردی می‌کنند. در چنین وضعیت روانشناختی در چارچوب روابط اجتماعی فرد به سمتی کشیده می‌شود که از زیبایی‌های منفی اطرافیان و همسالان خود را کاهش بدهد و برای رسیدن به زیبایی مورد نظر خود، سراز کلینیک‌های زیبایی درمی‌آورد. ناگفته نماند که میل به زیبایی جز سرشت و طبیعت انسانی است که خداوند آن را در درون فرزندان آدم به ودیعه گذاشته است. با این حال ما زیبایی‌هایی در خود و اطرافیانمان داریم که فراخور جامعه خودمان است و بر معیار و استاندارد سبک و مدهای غربی برتری و ارجحیت دارد. این زیبایی‌ها را که ریشه در فرهنگ خودی دارد ادحوا و با جذابیت لازم به جوانان معرفی کنیم.

نگاهی به تاریخ زندگی بشر نشان می‌دهد که انسان‌ها از زمان‌های دور به مقوله زیبایی و آرایش البته نه لزوماً به معنای امروزی آن توجه داشته‌اند، پس زیبایی و آرایش چه برای مرد و چه زن از پیر و جوان قدمتی دیرینه دارد و با بشر همراه و همگام بوده است. برخی نظریه‌پردازان بر این باورند که زیبایی و مفهوم آرایش در تاریخ اولیه بشر به جای آنکه مفهوم زنانه و مبتنی بر زیباشناسی باشد بیشتر برای تفکیک هویت‌ها و تعلق‌های قبیله‌ای و طایفه‌ای به کار می‌رفته است و همچنین در شاهنامه فردوسی مناظری از خودارایی زنان و دلبستگی آنان به زیبایی‌های طبیعت توصیف شده است یا اینکه سعدی در اشعار خود نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین مالک‌های همسر در جامعه او، زیبایی و خوشرویی بوده است که این معیار از جانب مردان و زنان مهم شمرده می‌شود. تمام انسان‌ها دوست دارند قیافه‌شان، نام‌شان، شان و منزلت‌شان، خیابان و شهرشان و حتی خط‌شان و… زیبا باشد و هاله‌ای از زیبایی تمام زندگی‌شان را فرا بگیرد تا احساس خوشایند داشته باشند.

با این تفاسیر ما به دنبال آن هستیم که پارمترها و استانداردهای زیبایی در جامعه را پیدا کنیم. همانطور که در علم شیمی برای به دست آوردن یک ترکیب و ماده شیمیایی فرمول معینی تعریف شده است، برای زیبایی افراد هم باید ساختار و فرمول واحدی را در نظر گرفت. در جامعه امروزی در ذهن خیلی از افراد زیبایی به صورت تک شیمیایی فرمول معینی تعریف شده است، یک فرد به خصوص جنس زن دیده می‌شود. در این موارد ممکن است فردی در نظر کسی زیبا باشد و در نظر دیگری زشت و اینجاست که صفت زیبایی یک خصوصیت نسبی پیدا می‌کند.

در همین زمینه می‌بینیم که سال‌هاست پارمترها و استانداردهای افراد وجود دارد و این به این ترتیب است: اندازه قد منهای صد که وزن مناسب یک فرد باید ۱۰ یا حتی ۱۵ درصد کمتر از آن باشد. با این وجود حلقه گمشده‌ای در مقوله زیبایی آن هم در زنان و دختران به وضوح دیده می‌شود و نتیجه آن وضعیت افسارگسیخته‌ای است که در جامعه دیده می‌شود و تاوان هزینه‌جبران‌ناپذیر آن را در کلینیک‌های زیبایی برای کاشت ناخن، لنزهای رنگی، برتزه کردن پوست،

# درد

پوشش شلوارهایی که پاره پاره به نظر می‌رسد و بر تن جوانان دیده می‌شود مربوط به پسر جوانی بود که شلوار پاره‌ای داشت و خجالت می‌کشید به خیابان برسد و به همین دلیل سه نفر از دوستانش هم شلوارهای خود را پاره کردند و همراه او به خیابان رفتند. به این ترتیب شلوار پاره‌ای که نماد فقر بود در جامعه اروپا به مد تبدیل شد